جواب العین

فی

ازالۃ الغین

از مصنفات حجۃ الاسلام والمسلمین مرجع العلماء المجتہدین شمس المفسرین بدر المتکلمین نجم المحدثین تاج الحاج السید ابو القاسم الرضوی القمی اللاہوری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللّٰھم احمدک علیٰ ان خلقت من خاصۃ نورک الشمسین + القمرین المضیئین لاضاءۃ الکونین + محمدا وعلیا فلا ینکسفان ابدا فی الدارین + والانجم الزاھرۃ الثابتۃ علامۃ لاھتداء الثقلین فاصلی واسلم باضوء صلواتک + واضوع تسلیماتک فی النشأتین

امّا بعد بعرض میرساند ابو القاسم الرضوی الحائری لاہوری کہ این رسالہ العین فی ازالۃ الغین عن وجہ الشمسین در جواب سوال سبب کسوفین بکمال ایجاز بلا اغلاق باعانۃ کریم خلاق میباشد سوال بجناب عالی زحمت میدہیم واز سرکار والی مقصد الاجل حل معما نیم باین معنے کہ درباب وجہ کسوف وخسوف اقوال عدیدہ مشہور ست مطابق احادیث کہ ملائکہ بحکم خدا شمسین در دریا غوطہ میدہند بہر مقدار کہ خدا میخواہد و بقول حکما زمین حائل میشود و بقول ہنود دیو میخورد و اقوال دیگر نیز اند کہ در ذکر شان چہ ثمر معذلک آنچہ در حدیث ست بعقل درست نمی آید ظاہرا زیراکہ منجمین یک سال قبل در تقاویم خود از وقت ومدۃ کسوف وخسوف خبر میدہند وبلا تفاوۃ اخبار ایشان بوقوع می آید پس اینہا چگونہ مطلع میشوند برانیکہ درین سال در فلان ماہ و بفلان وقت کسوف وخسوف تا اینمدت حاصل میشود حتی بعضی منجمین از صد سال

متجاوز خبر داده اند و میدهند که فلان حالت و فلان امر بفلان وقت بوقوع خواهد
آمد امید ثقت که جوابے مفصل و مشرح و مبین قلمی فرمایند تا باعث اطمینان باد
تشفی ملل خارجه نیز بوده باشد و تا بحال ندیدیم که احدی از علماء اسلام جوابی ذی
تشفی درین باب داده باشند زیاده اجرکم جزیل علی الله الجلیل بدانکه آنچه بفهم ناقص
خود ازین سوال فهمیدیم که شاید غرض سائل ازین دو سوال میباشد **اول‌ها**
علم تنجیم آیا علمے صحیح و ثابتست یا نه اگر صحیح نیست پس منجمین آنچه اعلام و اخبار از حصول
کسوفین و تغیرات و تبدلات حالات عالم سفلی ارضی قبل الایقاع یکسال یا متجاوز
از سال میکنند و مطابق اخبار ایشان بوقوع می آید از چه و از کجا علم بآن ایشان را
حاصل میشود **ثانیها** در اقوال مختلفه درباب کسوفین کدام قول صحیح و ثابت و معقول
و مقبول ست تا موجب تشفی و تسکین خواطر موالف و مخالف باشد **جواب**
قناعی انشاء الله تعالی بعد تقدیم **مقدمه** متضمن بعض قوانین کلیه و جیزه علی الاطلاق
ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی چه فارغ نیستم مشغول تفسیر کلام الله و غیره هستم -
قانون بدانکه این مسئله از معضلات مسائل متعلقه بعلم کلام و بعلم هیئة و بعلم
حدیث و علم هندسه و حساب و علم نجوم ست و فلاسفه دوران مع رصدات
و اعلام اعیان ادیان حیران و سرگردان اند و حال آنکه دریافت و ادراک حقیقت
آن علی الحقیقة و معرفت آن کما ینبغی بکم و کیف و حیث و این بعباد تکلیف نیست
و بعدم تحصیل علم آن در دنیا مذموم و مسئول و در عقبی ماخوذ و معذب بل هیچ نفعی
دنیائی و دینی بران مرتب نیست غیر ضیاع اوقات اعمار و عوام فریبی صغار و کبار
و دکانداری بازاری گویا درچنین موارد از صاحب لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
حدیث وارد شده قال علیه السلام لا تکلفوا بما لم یکلفکم الله ربما
لا یکون لکم عذر عند الله تعالی حاصل از کلام معجز نظام منش آنکه ای عقلاء خود

مستکلف بمعرفت شود یا نجات یابد آن اشتباه فاتق تخیلی بائد بتکالیف بتذکر ده انبیا احیان و زمان
تکلیف بر شما را عذر خواهی و دوالی شما فی معانی نزد عالم الغیوب مقلب القلوب نباشد پس آدم عاقل را
لازم و واجب است که بتحقیق و تدقیق در امور دینی خود نماید و عقاید و اعمالی خود را تصحیح کند و الله
یوفقنا و جمیع المسلمین فی تصحیح الصراط المستقیم و یخرجنا من الدنیا علیه انه
هو الرحیم الکریم بفضله العمیم و لطفه القدیم **قانون کلی** در اسلام قاعده کلیه قدیمه
و حدیثه مسلمه این است که علم در اصل یا ظنی باشد یا قطعی اما ظنی لا اعتبار و لا اعتبار است زیرا که
ظن با هم فی الحقیقه از شک هو شک الواقع ناشی میشود و از سهو و محو پس آنچه از سهو و محو
ناشی شود یا شبهه نظرا الی اصله لا اعتبار و لا اعتماد علیه عقلا و شرعا می باشد پس ثابت شد که
اصل ظن عدم است اما سمعا چون آیه ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرصون
و آیه ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا و غیر ذلک من الآیات که در کل کتاب
الله بتکذیب ورد ظان عموما و خصوصا وارد شده **قانون** اما علم قطعی یا بذریعه
عقل حاصل میشود یا بذریعه وحی **اول** را علم برهانی و علم عقلی می نامند و **ثانی** را
علم نقلی و سمعی میگویند اما **سمعی** آنچه صحیح و ثابت نقلا و سندا و لفظا بطور قطعی و
یقینی باشد پس او در واقع مطابق عقل می باشد یا ظاهر الفاظ او منافی بعقل می باشد
پس اولی را محکم و متقن و ثانی را متشابه می نامند اما آن علمیکه قطعی عقلی ببراهین
قطعیه ثابت و مبرهن گردیده و آنچه محکم نقلی در امور سمعی از حجج ساطعه و دلائل قاطعه
قاهره رسیده حاصل شده باشد پس این هر دو قسم از علم عقلی و حدیثی و قرآنی واجب
التصدیق و التعمیل قطعا احدی را مفر و مهرب از آن نیست چه اول رسول مکلف
عقل و بعد او رسول بشر است کما فی الکافی فی قیل ما الحجة لله علی الناس قال
علیه السلام حجتان حجة ظاهرة و حجة باطنة اما الظاهرة فهی الانبیاء و
الرسل و الائمة علیهم السلام و اما الباطنة فهی العقول و در اکثر قرآن ترغیب

وتحریص متعقل و ترهیب وتوبیخ وتعییب بعدم تعقل ازو چون افلا تعقلون و افلا یتدبرون
القرآن و فاعتبروا یا اولی الالباب و یا اولی الابصار و یتفکرون و غیران
ادله قطعیه اند که عقل و برهان عقلی حجة قطعیه است بر بندگان متقدم بر سمعیات قرآن
بل مکلف باحکام قرآن نمی شود چون طفل و مجنون تا وقتیکه اول عاقل کامل نشود
اما ثانی که متشابه است و ظاهر الفاظ او منافی عقل و معارض محکم نقل باشد از قرآن
و سنت او واجب التصدیق بغیر التحمیل می باشد والا مثل مشهور اذا تعارضا تساقطا
معاً و سقوط هر دو غیر جائز ست پس متشابه مع الامکان عند الضرورة لا واجب
التاویل مطابق معقول و محکم منقول است لقوله تعالی فیه محکمات و اخر متشابهات
الی قوله لا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم و راسخ فی علم التاویل بالاتفاق
اهل بیت طاهرین اند چه در خانه آنها بر آنها وحی قرآن بتفصیل مع تفسیر و تاویل و تنزیل
و ترتیل و منسوخ و ناسخ کلاً و جزءاً او کل علوم تام نازل شده و در تاویل و تفسیر آنها جهل و زلل
و خلل اصلاً نمی باشد چه بزبان جبرئیل و صاحب الوحی همه وجوه دانسته و شنیده اند
پس تاویل آنها بر جمیع ماؤل اقدم و واجب التحمیل بلا شبه می باشد تنبیه لیکن در علوم
قطعیه عقلیه و علوم قرآنیه و سنت صحیحه ثابته نبویه تعدیل و تبدیل و تاویل و تعطیل آن نه عقلاً و
نقلاً اصلاً جائز نیست چه او حجة قطعیه است الا آنچه از آن منسوخ ثابت باشد تعطیل آن واجب
است اشکال پس بنا برین لازم می آید که آنچه فلاسفه در علم حکمة ثبت و ضبط کرده اند آن
واجب التمسک والعمل والاعتقاد می باشد جواب جمیع آنچه از آن منافی و مخالف محکم علم
انبیاء و خلفائه تعالی و کلام الله الحمید المجید الذی لا یاتیه الباطل من بین
یدیه ولا من خلفه الی القیمة باشد او واجب الطرح والترک ست چه او در واقع
حقیقة اصلا ندارد و عالم الغیوب والقلوب [illegible] و تکذیب و تخطیه آنها کرده قالوا
بدانکه آنچه از علم معقول صحیح منقول ثابت شده او علم هیئت ست و بآن دریافت

میشود احوال عالم علوی و سفلی و اشکال و اوضاع فلکی و نجومی و کروی و مساحت
ارضی بری و بحری و بروج سماوی و غیرها و آن علمیست شریف مبرهن ببراهین قطعیه
ممدوح فی الشریعة المطهرة فی الواقع علم انبیاء و خلفائه تعالی بنظاهر منها موضوع حکماء
الهیین و اسلامیین قدیما و حدیثا تالیف و تصنیف و تدوین و تصریح و تشریح
آن کرده اند قدحی در تعلم و تعلیم آن نیست بل ممدوح و مرغوب و مندوب الیه میباشد
و در ثقافت اصطلاحی لفظا قدح و عیب نیست الا در آنچه اهل اسلام بالاتفاق
از آن معرض و منکر باشند اما ممدوح بودن این علم هیئت بقرآن آیه ان فی
خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب
الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق
السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار
وقال النبی صلعم حین نزلت هذه الآیة ویل لمن لاکها بین لحییه ولم
یتفکر فیها یعنی توعید و ویل است مر آنکسانی را که بمجرد آنرا میان دو استخوان ذی دندان
بکشایند از خواندن نیست یعنی قاری و تالی آن تفکر و تامل در خلقت سماوی و ارضی بری
و بحری و نجومی و در اختلاف لیل و نهار و تطبیق آنها تفکر و تامل نکنند پس از
قرآن و سنت بکمال مدح و ثنا و تشریف علم هیئت و اصحاب و ارباب آن و نهایت
ترغیب در تحصیل علم آن و غایت ترهیب و توعید در ترک و جهل آن ثابت شده لهذا
بعضی واجب و اکثر مستحب موکد تحصیل علم هیئت میدانند و بغیر حصول آن مثل
شبیه بکور مادرزاد میباشند و غزالی گفته من لم یعرف علم الهیئة و
التشریح فهو عنین و اعمی فی معرفة الله سبحانه و اما بودن این علم علم انبیاء
بقول تعالی و نری ابراهیم ملکوت السموات والارض و آیه ما زاغ البصر
و ما طغی نص صریح است که باراءة الله پدر و پسر یعنی ابراهیم و محمد علیهما السلام را ارائه

ملکوت سموات وارض بتفصیل حاصل شده بود **قانون** بدانکه علم الغیب علی الظاهر عبارتست که ز جمیع آنچه از شهود واز معاینه عیون واز ادراک عقول وعلم البشر بعید ومستور ومخفی باشد واوهام واذهان وعقول بران باکتساب واثبات ظفریاب نشوند پس این علم خاصه ذات مجرد باری ست لهذا جابجا در قرآن نفی از کل خلق وحواله آن خاص بصحیح بذات مجرده مقدسه خود کرده بقوله وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو وآیه لا یعلم الغیب الا هو واخبار بعض امور غیب که بواسطه وحی والهام وارائه مغیبات بانبیاء وخلفاء حقه منصوصه خود میرساند برای امتیاز وتصدیق ایشان در خلق معجزه ایشان میباشد و معجزه واعجاز عبارت از اظهار خارق العادة بدست خواص بندگان خود از انبیاء وصفیا واوصیاء ایشان تا باظهار واتیان آن مرسل الیهم جمیعا عاجز شوند ومعارضه باتیان مثل آن نتوانند بکنند چه خارج از قوة بشریه ایشان میباشد پس اطلاق غیب بر جفر وآسته وقیافه وتسخیرات شیطانی وارواح جنی وانسی وکف دست واستخوان شانه دیدن ورقیات وغیرها باطل محض ولا حقیقة تلبیس وتدلیس بحت وحرام مطلق تعلم وتعلیم واعتقاد ونظر بآنها میباشد واین متفق علیه کل ملل اسلامیه است بلی این نیست کتابها وسحر که از مجعولات وموضوعه کهنه یهود تمام تخمین است **سوال** جفر وجامعه که متضمن اخبار غیب ست چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در اجابت ولایة عهد مامون الرشید بمامون تحریر فرمود که بحسب امر شما اجابة میکنم اما الجفر والجامعة یدلان علی عدم الایفاء **جواب** این حکمی ست صحیح وثابت از خدا بواسطه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بآل اطهار دو صحیفه الهی رسیده دران علم جمیع ما کان وما یکون الی القیمة میباشد کما قال الشریف فی شرح المواقف وغیره من العامة ان الجفر والجامعة کتابان لعلی قد ذکر فیهما

علی طریقة علم الحروف الحوادث الصادرة الی انقراض العالم وکان
الائمة المعروفون من اولاده یعرفونها ویحکمون بها یعنی جفر و جامعه
دو کتابی بوده‌ای حضرت امیر بوده دران مذکور بتفصیل ست بطور حروف مقطعه
علم حوادث دنیا که تا انقراض آدم و عالم حادث و صادر و واقع میشوند و بطرق
امامیه احادیث متضمن زیادتی دران میباشند **قانون** بدانکه علم نجوم علمیست که
بطلوع و جمع و حرکات و سکون و غروب ستارگان در افلاک خود آثاری و احوالی
و اوضاعی و تغیراتی در عالم سفلی ارضی و سعود و نحوس ناشی و حاصل میشوند و
موثر آن کواکب اند بزعم منجمین آیا این علم نجوم بنا به حقیقتی دارد یا نه دراین علماء
اسلام دو قول دارند **قول اول** پس اینها در بین خود خلاف کردند احدهما
آنکه این علمی شریف ست تعلیم آن من جانب الله مخصوص انبیاء و خلفاء تعالی بطور
اعجاز بایشان داده شد خواه بطور کلی فقط بایشان عطا شده خواه عند الحاجة ایشان را الهام
میشود لقوله تعالی حکایة عن ابراهیم فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم
و ادریس و نوح و ابراهیم و ذو القرنین و دانیال بعلم نجوم مشهور و همچنین مروی
در احادیث اہل البیت است سید ابن طاوس در رسالهٔ مفرده فی النجوم علیه الرحمه
حیث رفاته و مرجح آن جمع ما تضمنها روی باسناده الی ابی جعفر قال قد کان علم نبوة
نوح بالنجوم منها ایضا روی باسناده الی عطاء قال قیل لعلی ابن ابی طالب
هل کان للنجوم اصل قال علیه السلام نعم الخ منها ایضا روی باسناده
ان یونس بن عبد الرحمن قال قلت لابی عبد الله اخبرنی عن علم النجوم ما
هو قال هو علم من الانبیاء قلت علی بن ابی طالب یعلمه فقال کان اعلم
الناس به منها روی فی کتاب مسائل الصباح باسناده الی ریان بن الصلت
انه سئل الرضا عن علم النجوم فقال هو علم من اصل صحیح و ذکروا ان اوله

من تکلم بالنجوم ھو ادریس النبیؑ وکان ذو القرنین منجما ماھرا واصل
ھذا العلم من عند اللہ تعالیٰ منھا روی عن الصادقؑ قال فی السماء اربعۃ
نجوم لا یعلمھا الا اھل بیت من العرب واھل بیت من الھند یعرفون
منھا نجما واحدا فبذلک قام حسابھم سید جزایری گفت اقول ان المراد
بالعرب اوصیاء محمدؐ کما ان المراد ببیت الھند اوصیاء ادریس علیہ السلام
وسید ابن طاؤس گفت وقال قوم النجوم ھو علم من علم الانبیاء
خصوا بہ اسباب شتی فلم یستدرک المنجمون الدقیقۃ فیھا فشابوا الحق
بالکذب ایضاً سیدین روایۃ کردند کہ حضرت صادقؑ فرمود فی قولہ تعالیٰ یوم
نحس مستمر کان القمر منحوسا بزحل جزایرے ومجلسی گفتند وقد
کان دانیال لہ معرفۃ عظیمۃ فیہ وکان منجم بخت النصر وکان لہ کتاب فی
النجوم الی ھذا الآن ولیس ھذا العلم الا کما فی العلوم الحقۃ کالحدیث والفقہ
فانہ لا یعرفھما کما ھما الا من اتاہ اللہ الحکم وفصل الخطاب واما ھؤلاء
المنجمون فقد وقع بایدیھم احکام قلیلۃ وضموا معھا التجارب قد شبوا صدقھا بکذبھا
فمن ھذا قصرت معرفتھم عن الاحاطۃ بما احاط الائمۃ ووقع الخلاف فی اکثر اخبارھم
فھی لیست اتفاقیۃ **اقول** بایں احادیث ثابت شد کہ نجوم علم انبیا واوصیاء
بتعلیم واعلام وارائۃ الٰہ ایشانرا عند حاجتھم الیہ بود پس حقیت وشرافت این ہذا
ثابت شد اما تعلق علم نجوم بانبیا وخلفاء ایشان احدی از اہل ادیان را مجال انکار حقیقۃ
آن نمی باشد ثانیھما از مجوزین حقیۃ علم نجوم پس نزد این طائفہ حقیقتے دارد و
واضع آن براہمہ ہند و فلاسفہ یونان اند برصدات وتجربات وتخمینات وقیاسات
واتفاقات و از قدیم الدہر الی حین نزد سلاطین ہر عصر منجم کاملی لا محالہ موجود بود
واستخبار واستعلام احوال آتی در عالم ارضی از و میکردند واگر علم نجوم لا حقیقت میبود البتہ

سلاطین قهار منجمین عصر خود را مدار المملکه خود می گرفتند و بظهور خلاف اخبار آنها احدی را
از منجمین خنده می گذشتند اما **قول ثانی** علم نجوم بذاته اصلا حقیقتی ندارد و در تاثیر
سفل عالم و بدن آدم **پس** اعلام اسلام در تاثیر و اثر کواکب اقوال دارند بعد اتفاق
بر اینکه اعتقاد و اعتماد اصلا بران نباید و نشاید **تنبیه** پس باید درینجا اجمالا ذکر مقالات
شان تیمنا اول بکنیم **اما اصحاب** علیهم اساس الفضل والفضلا شیخ مشائخ الملة
حضرت شیخ مفید در **کتاب المقالات** آنچه فرموده اینست ان الشمس و
القمر و سائر النجوم اجسام نارية لا حيوة لها ولا موت ولا قدرة ولا تمييز
وخلقها الله تعالى فيها لينتفع بها عباده وجعلها زينة لسماواته وآيات من
آياته كما قال تعالى هو الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا
عدد السنين والحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق ونفصل الآيات لقوم
يعلمون وقال تعالى هو الذي جعل النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البر و
البحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون وعلامات وبالنجم هم يهتدون
وقال انا زينا السماء الدنيا بمصابيح حاصل آنکه شمس و قمر و همه نجوم اجسام ناریه اند
حیوة و موت و ادراک علم و قدرة و تمیز اصلا برای آنها ندارند و اینها را آفرید برای انتفاع
خلق بندگان در بر و بحر و اینها را گردانید زینة آسمانها و علامات از آیات خود
چنانچه در تنزیل خود فرمود خدا آنکسی ست که گردانید مهر را روشن بنفسه و ماه را نور
درخشنده و تعیین کرد آنرا منازل تا بدانید شما شمار سالها و حساب ماهها و
روزها را نیافرید آنرا مگر بحق تفصیل میدهیم علامات و نشانهای خود را برای گروهی را
برای قومیکه میدانند و فرمود او تعالی کسی هست که مقرر کرد و آفرید ستارگان را
تا راه بیابند با آنها در تاریکیهای بر و بحر بتحقیق تفصیل دادیم علامات خود را برای
قومیکه بدانند و فرمود که آنها بعلامات و بنجم راه و هدایة مییابند و فرمود که بتحقیق زینت

داریم آسمان دنیا از چراغهای نورانی پس شیخ قدس سره فرمود واما الاحکام علی الکائنات

بدلائلها والکلام علی مدلول حرکاتها فان العقل لا یمنع منه ولسنا ندفع

ان یکون الله تعالی اعلمه بعض انبیائه وجعله علما له علی صدق نبی غیر

انا لا نقطع علیه ولا نعتقد استمراره فی الناس الی هذه الغایة واما احکام

بر کائنات بدلائل آن وکلام بر مدلول حرکات آنها پس عقل منع نمیکند از آن و

ما هم دفع آن نمیکنیم چه جائز است که او تعالی اعلام وتعلیم علم نجوم بعض انبیاء خود

کرده باشد وآن را علمی خاص برای صدق وتصدیق او گردانیده باشد سوای اینکه ما

قطع نمی کنیم بر او واعتقاد نداریم ببقا واستمرار او در مردم تا اینوقت واما ما نجده

من احکام المنجمین فی هذا الوقت هو اصابة بعضهم فیها فانا لا ننکر ان

یکون ذلک بضرب من التجربة وبدلیل عادة وقد یتخلف احیانا

ویتخطی المعتمد علیه کثیرا ولا یصح اصابته فیه ابدا لانه لیس بجار مجری

دلائل العقول ولا براهین الکتاب وهذا مذهب جمهور متکلمی اهل

العدل والیه ذهبت بنو نوبخت من الامامیة وابو القاسم وابو علی الجبائی

من المعتزلة انتهی کلامه طاب ثراه یعنی اما آنچه از احکام منجمین در اینوقت ما

می یابیم اصابه بعض منجمین در نجوم میباشد و ما منکر آن نمی شویم چه جائز وممکن

است که گاه اصابه او از نوع تجربه ویا بدلیل عادة باشد وگاه تخلف از اصابه بل

خطا میشود معتمد علیه را اکثر وهمین خطا وخلاف وقوع از وهمیشه است وصحت

اصابه در آن ابدا نیست زیرا که محصلات نجوم مانند براهین عقلیه ودلائل نقلیه از کتاب

الله وکلام حضرت رسول الله صـ بدانها نیست لہذا اقل اصابه واکثر خطا واقع میشود

وهمین مذهب جمهور متکلمین عدلیه است وهمین طریقه مختار بنی نوبخت از علماء

امامیه واز معتزله ابو القاسم البلخی وابو علی جبائی است اما رساله الاعلام شریف

السابق امام الطائفة الناجیة حضرت علم الہدیٰ المرتضیٰ رضاہ تعالیٰ بالاصالة عدم حقیقة
ولا حقیقة علم نجوم و ابطال آن بالکلیہ بادلۂ قاہرہ عقلیہ و نقلیہ کردہ و در جواب مسائل
سلاریہ بعد ابطال تاثیر و حقیقة تنجیم وجہ آخر ش این است وھو ان یکون اللہ
تعالیٰ اجری العادة بان یفعل افعالاً مخصوصة عند طلوع کوکب او غروبہ
او اتصال ما او مفارقتہ فقد بینا ان ذلک لیس بمذہب المنجمین البتة وانما
یتحلون الآن باظہارہ وانہ قد کان جائزاً ان یجری اللہ العادة بذلک لکن
لا طریق الی العلم بان ذلک قد ثبت و وقع ومن این لنا طریق بان اللہ تعالیٰ
اجری العادة بان یکون زحلاً او المریخ اذا کانا فی درجة الطالع کان نحساً
وان المشتری اذا کان کذلک کان سعداً وای شئی عبرتہ واستفید من جہة
حاصل کلام اگر ما تسلیم کنیم کہ نزد طلوع و جمع و غروب کواکب حالتی و اثری ناشی مے شود
پس ما میگوئیم جائز ست کہ او تعالیٰ بحسب عادة جاریہ خود ایجاد میکند افعالی مخصوصہ را
نزد طلوع کوکبی یا غروب یا باتصال چیزی یا بمفارقة او و ما بیان کردیم کہ این مذہب
منجمین البتہ نیست والحال اظہار آن میکنند و ایجاد آن بجرای عادة اللہ نزد جمع
کواکب جائز و جاریست و لکن طریقہ نیست ما را برای علم آن کہ تحقیق آنحالہ
جاری است و واقع و حاصل شدہ و از کجا ما را علم حاصل میشود بانکہ او سبحانہ اجرای عادة
نمودہ بودہ کہ زحل و مریخ وقتیکہ ہر دو در درجۂ طالع میباشند نحس ست و مشتری
وقتیکہ ہمچنان باشد او سعد ست و کدام شئی خبر داد منجم را نحس و سعد بینہا و از کدام جہة
استفادہ کرد آنرا فان عولوا فی ذلک علی التجربة بانا جربنا ذلک ومن
کان من قبلنا فوجدناہا علی ہذہ الصفة واذا لم یکن موجباً یجب ان
یکون للمقارنة اذا و اگر ایشان اعتماد کردند دران بر تجربہ و بگویند کہ ما و پیشینیان ما
تجربہ یافتیم آنرا باین صفة و اگر موجب نباشد پس باید کہ معتاد باشد قلنا و ...

سلّم لکم هذه التجربة والذی یقع من التخمین والرجم فقد راینا من یصیب
من هؤلاء اکثر ممّا یخطی وهو علیٰ غیر اصل معتمد ولا قاعدة صحیحة یعنی مگو
کدام کس تسلیم کند مر شمارا این تجربه وآنچه بتخمین ورجم واقع شده وحال آنکه ما دیدیم
هر کسیکه از منجمان مدعی اصابة میباشند اکثر آنهارا خطا در آن میباشد حالانکه عمل در حقیقة
بر اصل غیر معتمد و بر قاعده غیر صحیح میباشد انتهٰی ثم قال ان معجزات الانبیاء
اخبارهم بالغیوب فکیف یقدر علیها غیرهم فیصیر ذلک مانعا من ان یکون
ذلک معجزة لهم یعنی از معاجز انبیا اخبار بغیوب میباشد پس چگونه غیر انبیا قادر بر
اخبار بغیب میشود و میباشد پس اخبار نجومی مانع از معاجز انبیا میباشد ثم قال
والفرق بین ذلک وبین سائر ما یخبرون به من تاثیرات الکواکب فی اجسامنا
فالفرق بین الامرین ان الکسوفات واقترانات الکواکب وانفصالها
طریقة الحساب وسیر الکواکب وله اصول صحیحة وقواعد سدیدة ولیس
کذلک ما یدعونه من تاثیرات الکواکب الخیر والشر والنفع والضر انتهٰی یعنی فرق
بین الامرین که کسوفات و اقترانات کواکب و انفصال و سیر آنها بطریق حساب و بر
اصول صحیحه و قواعد و قوانین براهین قطعیه مقرر و منضبط ست و نیست این
چنین که آنچه ایشان ادعا میکنند از تاثیرات کواکب خیر و شر و نفع و ضرر عالم ارضی
واقع میشود و در عشر [illegible] در ابطال نجوم بالاصالة کرده آخر [illegible]
وقد اجمع المسلمون علی تکذیب المنجمین والشهادة بفساد مذهبهم و
بطلان احکامهم و معلوم من دین الاسلام ودین الرسول ص التکذیب
عمومًا لما یدعیه المنجمون والازراء علیهم والتعجیب لهم و فی الروایات عنه
ما لا یحصی کثرة و کذا من علماء اهل بیته وخیار اصحابه فما زالوا یتبرؤن
من مذاهب المنجمین و یعدونها ضلالًا و محالًا حاصل آنکه بتحقیق مجمع علیه اهل

اسلام بر تکذیب منجمین و شهادهٔ ایشان بر فساد مذهب منجمان و بطلان جمیع احکام ایشان
پیدا شد و معلوم از دین اسلام و دین رسول صلی الله علیه و آله و سلم تکذیب منجمان عموماً با تجویز ادعا
میکنند منجمین و معاونین ایشان و بر آنانکه اخبار نجوم معجزه قرار میدهند مر ایشان را و
در رساله منفرده که سید ابن طاوس خاص در نفی نجوم تالیف فرموده بعد نقل اقوال از
اعلام ملل اسلام و اثبات ادله بر بطلان دعاوی اهل تنجیم و اثبات آنکه انجم علامات و
آیات الهی بر حدوث حوادث عالم اند با حداث و ایجاد قادر مختار نه با حداث و ایجاد کواکب
چه بالضرورة همه فلکیات و کواکب اصلا با نفسها حیوة و علم و ادراک و عقل و قدرة و
تصرف ندارند و الا در وقت نحوست کل و تبار هم و نظم عالم معطل میماند و بقا و تنظیم عالم
و آدم و عدم خلل در آن ببرهان حسی ثابت شد که اخبار منجم بخلاف واقع دروغ محض
است بلی در آخر تجویز تعلیم و تعلم و نظر در ان برای دریافت حقیقة و احوال کواکب نموده
امام مرجع المتاخرین بهاء الملة والدین الحجة فرموده است ان ما یدعیه المنجمون
من ارتباط بعض الحوادث السفلیة بالاجرام العلویة ان زعموا ان تلک الاجرام
هی العلة المؤثرة فی تلک الحوادث بالاستقلال و انها شریکة فی التاثیر
فهذا لا یحل للمسلم اعتقاده و علم النجوم المبتنی علی هذا کفر العیاذ بالله
و علی هذا حمل ما ورد من التحذیر عن علم النجوم و النهی عن اعتقاد صحته یعنی
آنچه منجمین ادعا میکنند از ارتباط بعض حوادث سفلیه باجرام علویه بگمان آنکه آن اجرام
علویه علة مؤثره در این حوادث بالاستقلال می باشند و آنها شریک در تاثیر اند پس
حلال برای مسلمانی نیست اعتقاد بآن و علم نجوم باین اعتقاد مبتنی بر کفر میباشد
نعوذ بالله و بر همین محمول گردید احادیث صحیحه کثیره متفق علیه که بر تحذیر
از علم نجوم مطلقا و بر نهی از صحة اعتقاد آن میباشند و ان قالوا ان اتصالات
تلک الاجرام و ما یعرض لها من الاوضاع علامات علی بعض الحوادث هذا

العالم مما یوجده الله تعالی بقدرته وارادته کما ان حرکات النبض واختلاف
اوضاعه علامات یستدل بها الطبیب علی ما یعرض للبدن من قرب الصحة او اشتداد
المرض ونحو ذلک وکما یستدل باختلاج بعض الاعضاء علی بعض الاحوال المستقبلة
فهذا لا مانع منه ولا حرج فی اعتقاده وما روی من صحة علم النجوم وجواز تعلمه
محمول علی هذا المعنی انتهی کلامه طاب ثراه یعنی اگر بگویند که اتصالات آن اجرام
علویه مع آنچه عارض آنها از اوضاع میشود علامات بر بعض حوادث برای این عالم
ارضی میباشند از چیزیکه ایجاد میکند تعالی بقدرت کامله خود و باراده خود چنانچه حرکات
نبض واختلاف اوضاع او علاماتی اند که بآن استدلال میکند طبیب بر آنچه عارض
ببدن از قرب صحت یا از اشتداد مرض ناشی میشود و چنانکه استدلال میشود باختلاج
بعض اعضاء بر لحوق بعض احوال مستقبله پس اینطور مانع نمی شود از نظر بعلم نجوم ونه
خارج از اعتقاد باین طریق وآنچه مروی است از صحت علم نجوم وجواز تعلم وتعلیم آن
محمول بر همین معنی و وجه میشود اقول قول حضرت مفید وقول بهاء الملة بکمال
فیصل وقوة دارد در منتهی المطلب آیة الله فی العالمین فرموده التنجیم حرام
کذا تعلم النجوم مع اعتقاد انها موثرة او ان لها مدخلا فی التاثیر بالنفع
والضرر وبالجملة کل من یعتقد ربط الحرکات النفسانیة والطبیعیة بالحرکات
الفلکیة والاتصالات الکوکبیة فهو کافر واخذ الاجرة علی ذلک حرام واما
تعلم النجوم لیعرف قدر سیر الکواکب وبعده واحواله من التربیع والکسف
وغیرهما فانه لا بأس به انتهی کلامه در قواعد الاصول اول شهید فرموده
ان کل من اعتقد فی الکواکب انها مدبرة لهذا العالم وموجدة لما فیه
فلا ریب انه کافر وان اعتقد انها تفعل الآثار المنسوبة الیها والله سبحانه
هو المؤثر الاعظم کما یقوله اهل العدل فهو مخطئ اذ لا حیوة لهذه الکواکب ثابتة

بدليل عقلي ولا نقلي واما ما يقال من استناد الافعال اليها كاستناد الاحراق
الى النار وغيرها من العاديات بمعنى ان الله تعالى اجرى العادة بانها اذا كانت
على شكل مخصوص او وضع مخصوص يفعل ما ينسب اليها ويكون ربط المسببات
بها كربط مسببات الادوية بها مجازا باعتبار الربط العادي لا الفعلي الحقيقي فهذا
لا يكفر معتقده ولكنه مخطي ايضا وان كان اقل خطاء من الاول لان وقوع هذه
الآثار عندها ليس بدائم ولا اكثر انتهى در دروس فرموده ويحرم اعتقاد تاثير
النجوم مستقلة او بالشركة والاخبار عن الكائنات بسببها اما لو اخبر بجريان
العادة ان الله تعالى يفعل كذا عند كذا لم يحرم وان كره على ان العادة فيها لا
تطرد الا فيما قل واما علم النجوم فقد حرمه بعض الاصحاب ولعله لما فيه من التعرض
للمحذور من اعتقاد التاثير اولان احكامه تخمينية واما علم هيئة الافلاك
فليس حراما بل ربما كان مستحبا لما فيه من الاطلاع على حكم الله تعالى وعظم
قدرته انتهى كلامه محقق شيخ علي فرموده التنجيم هو الاخبار عن احكام النجوم
باعتبار الحركات الفلكية والاتصالات الكوكبية التي مرجعها الى قياس والتخمين الى
ان قال وقد ورد عن صاحب الشرع ع النهي عن تعلم النجوم بابلغ وجوهه حتى قال
امير المؤمنين ع اياكم وتعلم النجوم الا ما يهتدى به في بر او بحر فانها تدعو الى الكهانة
والمنجم كالكاهن والكاهن كالساحر والساحر كالكافر والكافر في النار وقال ع
كذب المنجم ورب الكعبة واذا تقرر هذا فاعلم ان التنجيم مع اعتقاد ان للنجوم
تاثيرا في الموجودات السفلية ولو على جهة المدخلية حرام وكذا تعلم النجوم على
هذا الوجه بل هذا الاعتقاد كفر في نفسه نعوذ بالله منه واما التنجيم لا
على هذا الوجه مع التحرز عن الكذب فانه جائز فقد ثبت كراهة التزويج وسفر
الحج في العقرب وذلك من هذا القبيل نعم هو مكروه لئلا ينجر الى الاعتقاد الفاسد

قد ورد النهی عنه مطلقاً حسماً للمادة انتهی کلامه **اشکال** اعتبار کسوف و خسوف و
بسعد و نحس اوقات و کردن نکاح و سفر حج که قمر در عقرب چگونه جائز و صحیح باشد و این
ترجیح بعض دون البعض بلا مرجح باطل است **جواب** از شیخ مفید و سید مرتضی و غیرهم
شنیده که این امور بعلم ریاضی و حساب هیئة دریافت میشود و قواعد آن مقرر اند هر کس از شیعه از
هر چه منجمین هم اخبار بآن نمایند قدح ندارد پس بوجود ادله قطعیه و قواعد حسابیه اگر صاحب
شریعة هم بالجمله باشد امر اعتبار کند ترجیح بلا مرجح لازم نمی آید اشکال باطل میباشد اما مذهب
جبریه با وجود آنکه اعتقاد دارند که فاعل و خالق خیر و شر و کفر و ایمان و کل وجه
در عالم کائنات بالکل خداست واحدی را از غیر او دخلی و اثری و فعلی اصلاً و ابداً نیست
معذالک بخلاف آن بالکل در اینجا منکر علم نجوم و تاثیر آن میباشند فوائد ملدی
از اعلام جبریه بعد نقل احادیث کثیره بتکفیر نجوم و منجم و معتقد و مصدق او فرموده که
منجم و مصدق او را تعزیر کرده شود و اگر بار دیگر ثابت شود خوب والا هر دو را بفور قتل کرده شوند چه
معارض نبوة میشوند **اشکال** منجمین قدیماً و حدیثاً در هر عصر نزد سلاطین جبار و قهار
بودن شدید و شداد و نامرده و فراعنه مدار مملکة و اقرب الاقارب و الاصحاب و اعلی
مدارج مستمر بودند و اگر علم شان لا حقیقة و لا واقعیة و کذب و دروغ میبود چگونه منجمین
نزد ایشان بظهور خلاف امارات مقرب زنده و معزز و محترم میماندند و چگونه
بر اخبار آنها اعتماد و رفتار مینمودند پس قول بطلان این علم فی الاصالة و بودن لولا
حقیقة غیر معقول و لا مقبول میباشد **جواب** منجمین چون اطباء نزد سلاطین
میبودند و میماندند چه سلاطین میدانستند که این هر دو طائفه علمی قطعی ندارند و
آنچه اینها میگویند و میکنند بحساب حدس و تشخیص و تخمین و تجربه میگویند لهذا گاه
صائب و گاهی خاطی میشوند بل منجمین اکثر خاطی میشوند و اخبار بغیب فعل ایشان
نیست لهذا ایشانرا قدیماً و حدیثاً نگاه میداشتند و بودن اینها نزد سلاطین دنیا

قدیما و حدیثا الی حین دلیل بر حقیقة و حجیة و صحة و صدق و صائب بودن آنها فی
کل الامور در جمیع احوال نمی باشد پس اشکال باطل ست **اشکال** قول بعدم اثر
و تاثیر کواکب و شمسین بالکل در عالم ارضی و لاحقیقة بودن و شمردن آن مکابرۂ مضبوطه
می باشد چه حصول فصول اربعه منحصر بر تاثیر شمسین ست و مد و جزر بحر بسوی ماه
نیز امری مشهود هر کس و غیر آن امور اخر محسوس و مشهود میباشند بعهدا انکار
بدیهیات میباشد **جواب** در وجود اثر و تاثیر آنها احدی منکر نیست مگر کلام
در اینست که موثر تاثیر آیا خدا خاص ست یا خدا مع کواکب بالاشتراک یا خود کواکب
بذاتهم موثر اند و دو وجه آخر بالاجماع باطل اند اما وجه اول صحیح و مذهب کل
اهل اسلام ست و بنا بر آخر آیا در انها اثر و دیعه نهاده چنانچه در ادویه اثرها موثر میشوند
لکن ولی اعطاء و منع موجد بار بست یا خود الوقت جمیع اینها ایجاد اثر و تاثیر میکنند
در این دو وجه آخر اند بظاهر اشکالے نمی باشد **بلی** ذی اختیار شمردن کواکب
علی کل حال در تاثیر کفر ست و از قول شیخ بهاء الدین تفصیلش دانستی و همان اعتقاد
محققین اسلام ست **تنبیه** هرگاه قوانین مقدمه مذکور شد و حالا جواب بلا تکثیر
بالایجاز ذکر میشود انشاء الله تعالی **جواب سوال اول** بلا قیل و قال
گفته میشود اینکه آنچه منجمین اعلام و اخبار از بعض حوادث و وقوع آن در عالم ارضی
میکنند و لهذا استناد بعلم نجوم میکنند و علم نجوم که بانبیاء و اوصیاء مخصوص بود
همان علمی لدنی تشریفی فی الحقیقة بطور اعجاز بایشان من الله عطا شده بود پس
بعض آنچه از سقطات ایشان بود و منجمین صدات و تخمینات و حدسات تجربات
و اتفاقات و قیاسات باسقطه انبیا ضم و خلط کردند چنانچه ضم و خلط اهل الکتاب
در کتب منزله الهیه حق و باطل کردند **لهذا** در اکثر خطا و در بعض صائب میشوند و
صائب در بعض مستلزم صدق کل آن نیست **اما** در آنچه اصابة حاصل میشود آن عینا

وقطعاً معلوم منجم نمیباشد لهذا حوالهٔ باخبار غیبیه قطعاً داده نمیتواند پس آنخبر صائب
اگرچه نادر باشد مورث و موجب ضلالت خود منجم و اضلال خلق میشود و موجب
معارضهٔ اخبار غیب انبیا میگردد و فسادات و قباحات کثیره بران مترتب میشود لهذا
صاحب شریعت بمنجم و تعلم و معلم و ناظر و مصدق را در التحذیر و تنذیر کلی بالغ وجود فرموده تا
حق مشتبه بباطل یا بالعکس نگردد چنانچه بالا ذکرش شده که دانیال کتابی نجوم داشت و از وی باقی
مانده آنرا دانیال تعلیم یافته بکمال از جبرئیل بود لهذا خلل و زلل باو لاحق نمیشد و اما
پس منجمین آن کتاب را بدست آورده و دران قواعدی چند بودند و علم بحقیقه آن بتفصیل نداشتند و
بآن ضم کردند قواعد تخمینیه و اتفاقیات و رصدیات فلاسفه و آراء خود و جدلیات پس بایں
جهة صدق و کذب مخلوط ساختند باهم لهذا اکثر دران غلط و خلط حاصل میشود
والیضاً قومی فرموده هو علم من علم الانبیاء خصوا به الاسباب الشتی ولم
یستدرک المنجمون الدقیقة فیها فشابوا الحق بالکذب یعنی علم نجوم علی
بانبیا و خلفا مخصوص ایشان باسباب کثیره متفرقه گردیده بود و منجمین درک دقیقه
دران کرده نتوانستند معهذا آمیز کردند بآن حق را با باطل و صدق را با کذب لهذا
اکثر خطا و دروغ دران ظهور و وقوع می آید و بنیاد آنچه در اصل باطل و غلط است باطل
میباشد عقلاً و شرعاً عمل و تصدیق و تشهیر و ترویج و اعتقاد بآن ممنوع و محظور قطعاً
میباشد و در احتجاج هشام بن حکم نقل کرد که زندیقی از قرآن ناطق حضرت
صادق علیه السلام سوال از مسائلی چند کرد منها ما تقول فی علم النجوم قال هو علم
قلت منافعه و کثرت مضراته لانه لا یندفع المقدر و لا یتقی به المحذور
وان اخبر المنجم بالبلاء لم ینجه التحرز عن القضاء وان اخبر هو بخیر لم
یستطع تعجیله وان حدث به سوء لم یمکنه صرفه والمنجم یضاد الله
تعالی بزعمه انه یرد قضاء الله تعالی عن خلقه حاصل آنکه آنحضرت فرمود نجوم

علیست قلیل المنافع وکثیر المضرات است دفع نمیشود بامقدر تعالی ومحفوظ نمیماند

بانٓ مجمله او ومخوف واگر نجم خبر بد بهیبای منجات شخی باید از قضا محترز ازد و اگر خبر

بد بهد نحس ستیح مستطیع نیشود ومجبل او واگر حادث شود باوبدی متمکن نمیشود برفع

و دفع او وامعلم خود بحکم خدا وبعلم خدا بزعم خود علیما شد دررد قضاء الهی ازخلق تعالی

شیخ کلینی روایت کرده آخر شرانیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من سرّه

ان یدفع الله عنه نحس یومه فلیفتح بصدقة یذهب الله بها عنه نحس ومن احب

ان یذهب الله عنه نحس لیلته فلیفتح لیلته بصدقة یدفع الله عنه نحس لیلته

حاصل آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود نحوست روز صدقه در روز ونحوست شب صدقه

در شب بدهد تا محفوظ بماند واز حضرت امیر مرویست ان الصدقة تدفع سبعین

نوعا من البلایا یعنی صدقه در راه خدا هفتاد قسم بلیات وآفات را دفع میکند اما جواب

سوال ثانی در حقیقت کسوف وخسوف اوّل بدانکه در علم اشتقاق ولغة هردو

بمعنی اند بمعنی انکسف یکسف کسفا وکسوفا وخسف یخسف خسفا وخسوفا

اذا غاب فی الارض وکدر وکمی وتغیر باشد ودر عرف اهل ریاضی وهیئت بمعنی

ذهاب بعض ضوء وتغیر ظاهر نور ولون شمس وقمر میباشد ودر صباح تفرقه داده که خسوف

قمر یعنی ذهاب ضوء او وکسوف شمس یعنی نقص وکدر ومستور گردیدن نور او میباشد

چه نور شمس ذاتی است از شمس زائل نمیشود بخلاف قمر واو گفته اجود الکلام

خسف القمر وکسفت الشمس ابو حاتم گفته که اذا ذهب بعض نور الشمس

فهو الکسوف واذا ذهب جمیعه فهو الخسوف جوهری گفته اصل باب

هردو نقصان است تنبیه پس بدانکه سبب حصول کسوفین بحسب علم هیئة که

علمیست ثابت ببراهین عقلیه ونقلیه محقق وحجة ابو حامد غزالی رحمه الله وغیره

از خاصه وعامه ارباب هیئة وهندسه میفرمایند ان کسوف القمر عبارة عن انمحاء

ضوء القمر بتوسط الارض بینه وبین الشمس من حیث یقتبس نوره
من الشمس والارض کرة والسماء محیط بها من الجوانب فاذا وقع
القمر فی ظل الارض انقطع عنه نور الشمس وان کسوف الشمس معناه
وقوف جرم القمر بین الناظر وبین الشمس ذلک عند اجتماعهما فی العقدتین
علی دقیقة واحدة ثم قال فان هذه الامور تقوم علیها براهین هندسیه
وحسابیة لاتبقی معها ریبة فمن یطلع علیها ویتحقق ادلتها حتی یخبر
بسببها عن وقت الکسوفین وقدرهما ومدة بقائهما الی الانجلاء
انتهی کلامه - فی تهافة الفلاسفه ایضاً حاصل آنکه کسوف قمر عبارتست از محو
شدن روشنی و نور از قمر بتوسط ارض که حائل میشود مابین قمر و مابین شمس از حیثیت
آنکه قمر اقتباس میکند نور خود را از شمس و زمین کروی و آسمان محیط ست باین زمین از جوانب
بس پس وقتیکه قمر در ظل ارض واقع میشود نور شمس و تابیدن او بر قمر
منقطع شده خسوف میشود واما کسوف شمس عبارتست از وقوف جرم قمر میان
ناظر و میان شمس وانحالت لاحق او میشود نزد اجتماع آن هردو در عقدتین بر یک دقیقه واحده
و برین امور قائم اند براهین هندسیه و حسابیه باقی نمیماند بوجود این براهین و
حجج قاطعه و ادله ساطعه ریبی اشکی پس کسیکه مطلع بر آن براهین شده باشد و ادله آن را
بتحقیق رسانیده حتی عارف آن براهین بکمال خبر میدهد بسبب ادله حسابیه و
قواعد مبرهنه از ابتداء حصول وقت کسوفین و از مقدار بقاء آن از ابتداء وانتهاء
انجلاء آنها بتفصیل در بحار سماء العالم و در انوار نعمانی اوشیح اینکه نقل
فرموده اند در خسوف قمر قال الرازی ضبطوا السبب فیه انه قد یکون
القمر مقابلا للشمس فی طرفی العقدتین فتکون الارض واقعة بینه
وبین الشمس فتمنع الارض ضوء شعاعه فیری کما هو لونه الاصلی

و لان جرم الارض اصغر كثيرا من جرم الشمس و ذكروا انه يقابل
جرم الارض بثلثمائة مرة تبقع الظل الناشي من الارض مخروطا قاعدته
دائرة صغيرة على الارض وراسه على محاذاة جزء من اجزاء ذلك البروج
مقابل لجزء منه حل فيه الشمس فان لم يكن للقمر في حال المقابلة عرض
بان يكون في احدى العقدتين انخسف كله لانه اصغر من الارض بل
من غلظ الظل حيث وصل اليه فيقع كله في داخل ومكث فيه زمانا
وان كان له عرض فان كان ذلك العرض بقدر نصف قطر صفحة القمر
و نصف قطرة دائرة الظل لم ينخسف وان كان العرض اقل من مجموع
النصفين انخسف بعضه و ذلك بقدر تقاطع القطرين اى بقدر تلاقيهما
وتداخلهما فان فرض عرض هذا الاقل يساوى نصف قطر
الظل على نصف قطر القمر انخسف كله وماس سطح دائرة الظل من داخله
ولم يكن له مكث وان كان اقل من ذلك القطر انخسف بتمامه ومكثه
بحسب توغله في الظل هذا محصل ما قالوه في خسوف القمر واما
كسوف الشمس فقالوا انه عند اجتماع القمر بالشمس في النهار اجتماعا
مرئيا لا حقيقيا ان لم يكن للقمر عرض مرئي حجب بيننا وبين الشمس لوقوعه
على الخط الخارج من ابصارنا اليها فلم نر ضوء الشمس بل نرى لون القمر
الكمد في وجه الشمس فنظن ان الشمس ذهب ضوءها وهو الكسوف فليس
الكسوف تغير ظل في ذات الشمس كالخسوف في ذات القمر ولذلك
امكن ان يقع كسوف بالقياس الى قوم دون قوم ويكون ذلك بقدر صفحة
القمر فربما انكسف الشمس كلها وان كان اصغر منها وذلك لانه
اقرب الينا فيوتر قطره الزاوية التي توترها الشمس كلا فيحجبه عنا

بتمامها و ربما تکون الشمس وقت انکسافها فی حضیضها فالقمر بعدها ما یری
اکبر و یکون القمر فی اوجه فلبعده عنا یری اصغر فلا ینکسف جمیع جرمها
بل یبقی منها حلقة نور محیط به و قد قیل ان تلک الحلقة النورانیة رأیت
علی وجهها فی بعض الکسوفات مع قدرته و ان کان للقمر فی ذلک الاجتماع
عرض مرئی فان کان ذلک العرض بقدر مجموع نصف قطریهما لم ینکسف و
ان کان اکثر منهما فبالطریق الاولی و ان کان اقل منهما و بقدر ذلک
هذا حاصل کلامهم فی الکسوفین انتهی اما بطور متکلمین ذکر کیفیت هلال و
بدر و سبب کسوف و خسوف اجمالاً آنکه قمر جرمی ست صیقل که از آفتاب کسب
نور میکند و همیشه قریب بنصف او که مواجه شمس ست نورانی ست و نصف دیگر
ظلمانی و در وقت اجتماع نصف مظلم او بطرف ما میباشد و هیچ از نصف مضیئی
منور نمی نماید و این حالة را محاق میگویند و چون از اجتماع بگذرد و دوازده درجه
از آفتاب دور شود گوشه از طرف نورانی او نمایان میشود و آنحالة را هلال میگویند
و تا دورتر رود نمایان تر میشود تا بمقابله برسد پس نصف وی که مواجه ماست آن
نصف بالتمام نورانی میشود و آنرا بدر میخوانند و چون از مقابله بگذرد گوشه از
نصف نورانی پنهان میشود تا آنکه تدریجاً لیلاً بلیل نصف نورانی او ناقص
میشود و نقصان می پذیرد تا باز باجتماع میرسد و حالة اولی عود میکند و چون
اجتماع در حوالی یکی از عقدتین راس و ذنب یعنی دو نقطه تقاطع منطقه حامل
با منطقة البروج اتفاق افتد قمر حائل میشود میان ما و شمس و بالضرورة بعضی از
جرم شمس یا بتمام مستور میگردد و این حالة را کسوف میگویند اول را کسوف جزئی
ثانی را کسوف کلی میگویند و اگر مقابله در حوالی عقدتین اتفاق افتد چونکه جرم
زمین در مرکز عالم واقع ست لا محاله حائل میشود میان شمس و قمر و مانع میگردد از
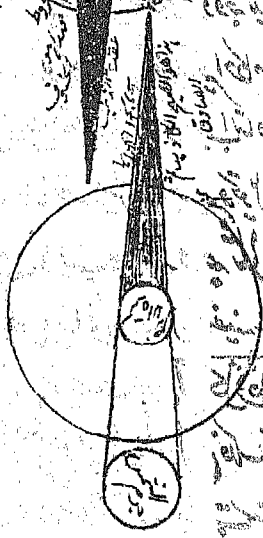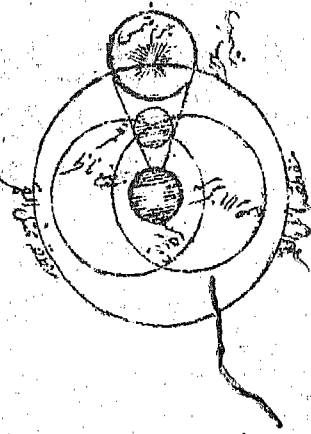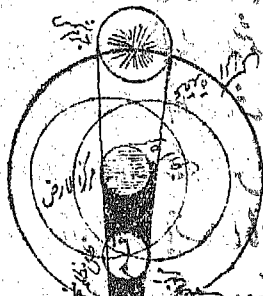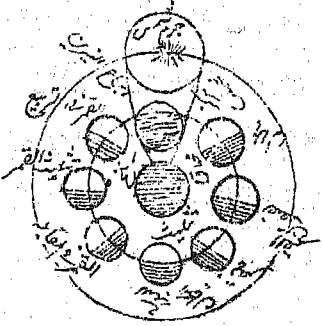
کره ارض اکبر و بزرگتر ست علی قول و از مرویات حضرت امیر علیه السلام ست قال

الارض خمسمائة عام الخراب منها مسیرة اربعمائة والعمران مسیرة مائة عام

والشمس ستون فرسخا فی ستین فرسخا والقمر اربعون فرسخا فی اربعین فرسخا

بطونهما تضیئان لاهل السماء وظهورهما لاهل الارض والکواکب کاعظم

جبل علی الارض وخلق الشمس قبل القمر پس این اجسام عظیمه بسیطه شمس و قمر

در دهن و حلقوم و بطن دیو یکبیه چگونه گنجید تصور کرده شود که خود او چه قدر اعظم میباشد معهذا

چگونه او متمکن بصعود و سیاحة افلاک و تصرف آنها میشود و چرا هر گاه کره شمس و قمر و خلق

ارض معا گاهی تا اینوقت نخورده و نمیخورد بطلان آن از ضروریاتست اما جواب

انغماس شمس و قمر در آب بجریان انطماس نور آنها بحسب مراد الٰهی میشود بدو وجه میباشد

وجه اول آنکه در مقدمه قانون کلی اهل اسلام مذکور گردیده که آنچه از خبر احکام

شرعیه فرعیه از سمعیات منافی و معارض برهان قاطع عقلیه باشند واجب التاویل

مطابق معقول و صحیح منقول عند الامکان باشد والا تصدیقش واجب و تحویل

تاویلش الی الله والی الراسخین فی العلم من المعصومین واجب میباشد وجه ثانی

آنکه حرکت فلک آنها بر دوره رفتار شان است و انغماس و انطماس ایشان فی الماء چون سفینه فی

البحر همه ممکن ست محال نیست اگرچه قرآن هم بنیز بآن مؤید است چون آیه کل فی فلک

یسبحون هر یکی از انجم در فلک خود رفتار میکند توضیح بین باید اول فلک متصور

شود و در لغة فلک عبارة از شئی دائره دار باشد و در عرف عبارت است از

جسمیکه مدور و محیط بکره ارض ست و در اسلام او دو نام فلک و سماء دارد ثانی

فلک آیا جسمی دارد یا ندارد پس بعض قدماء یونان و بعض حکماء فرنگ متمسک اند

که در حقیقت فلکی نیست بل اینکه نظر میآید مدار النجوم و همین قول ضحاک متروکی باطل ست

اما اول که فلک جسمی از اجرام ست نزد اکثر اشراقیین و مشائین و حکماء هیئیه

است فالافلاک اجرام صلبة لا خفيفة ولا ثقيلة غير قابلة للخرق والالتيام
والنمو والذبول اما نزد اهل اسلام افلاک اجرام اند و بغیر مخبر صادق مصدق بوجود
لحقیقة انها از حیثیت متحقق نمی شود پس حکماء اسلام و مفسرین در حقیقه جرم
آنها خلاف دارند نزد بعضی منهم حسن بصری فلک موج مکفوف ست تجری فيه الشمس و
القمر والنجوم نزد طائفه دیگر منهم کلبی آن مکفوف ای مجموع راکد تجري فيه الکواکب
کجری السمک في الماء و مؤید او قوله تعالی کل في فلک يسبحون لان السباحة لا
تکون الا في الماء قيل لا نسلم چه سبح رفتار در آب مخصوص نیست چون رفتار سمک و سفينه
در دریا و غیر رفتار در بر نزد اهل موضوع ثابت ست چنانچه صوریح وغیره در لغة
ورود سبح الفرس ای يمد يديه في الجري والمشي پس تخصيص سبح في الماء
غیر ثابت می باشد اما ثانی مقرر شود که انجم خصوصاً سبع سیاره آیا مرکوز و ملصق
بفلک اند چون نگین در نگشتر یا جدا از فلک اند پس آن یا فلک و انجم هر دو متحرکه
اختیاری غیر و انها دارند یا حرکة اضطراری بغیر یا یکی اضطراری و دیگرا اختیاری یا فلک ساکن
و کواکب متحرک ست چون حرکة سمک في الماء الراکد یا فلک متحرک و کواکب در ان ساکن پس
بحرکة فلک کواکب هم متحرک میشود چون حرکة کشتی في البحر و کالراس جالسا في السفينة ساکن اند
یا فلک و کواکب هر دو طبعاً بالانفراد متحرک اند پس آن یا حرکة نجوم موافق حرکة فلک
الی جهة و طرف واحد در سرعة و بطوء مساوی هست یا متفاوة و مختلف و بنا بر اول فعلی
جمیع التقادیر قاعده خرق والتيام فلاسفه باطل محض میشود چه بغیر
وجهی خرق و التیام لازم می آید و اما ثانیا عقیده اسلام هر این چو بنا در محتاط
تحقیق وجائز غیر ممتنع و لا محال ست بلی بر آنچه قرآن دال ست انیست که افلاک
واقف و ساکن و کواکب در ان جاری و سائر چون سمک في الماء کما قال الرازی می باشد شبیه
هرگاه این واضح شد پس آنچه در خبر صحیحه وارد ست که بالائکه موکلین فلک رابع

شمسین یا شمسیین خاص را ذکر میدهند از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق بتدویر
اضطراری اگرچه بالجمله حرکت طبعی هم داشته باشند ممکن و جائز و صحیح غیر بعید عقلا هم
میباشد اما بانغماس و انطماس آنها فی البحر هم اشکالی و استبعادی عائد نمیشود چه بنا بر
قول فلاسفه الهیین اسلام که افلاک یا مکفوف یا موج مکفوف باشند **پس** رفتار
افلاک و کواکب در موج مکفوف چون رفتار حیوان در ارض **و** جری فلک **یا** قمرین چون
جری کشتی بر وجه یا بحر بلا اشکال ممکن و جائز میباشد خواه بحرکت طبعی آنها خواه
بجبر موکلین ملائکه خواه بتحریک هر دو میروند ثم الله اعلم **تتمه** بدانکه غرض اقصی
در ایجاد و اظهار کسوفین **و** زلازل **و** بادهای تند و غیرها که از آیات و علامات قیام
قیامة کبری اند یا داوری بندگان یوم القیمة میباشد و مردم مامور باداء صلوات
آیات گردیده اند بطور شکریه که قیامة قائم نشد **تذکره** بطریق خاصه و عامه وارد است
که قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الشمس والقمر لآیتان لا ینکسفان لموت
احد ولا لحیوته فاذا رایتم ذلک فافزعوا الی ذکر الله والصلوة **اشکال** پس
آنچه جم غفیر از محدثین طرفین چون امام ابونعیم و بیهقی **و** اهل مقاتل حسینی روایت
کرده اند ان الشمس کسفت یوم عاشورا لما قتل الحسین کسفت بدت الکواکب
فیها نصف النهار **پس** این چگونه جمع و صحیح میشود **جواب** خبر اول صحیح است
که هر کس بموت خود بمیرد برای او کسوف عادی نمیشود اما این نافی نیست که کسیکه
در راه خدا از حجج الله شهید و قتل شود برای او هم نشود چه موجب اذا مات او قتل
انقلبتم علی اعقابکم دلیل است که قتل نوعی دیگر از موت است لهذا هر دو را بهم جمع کرد **تنبیه**
هرگاه این ثابت شد پس کسوف بعاشورا بر شهادة سید الشهدا از اول دلائل
و براهین و شواهد نبوة خاتم الانبیاء و اعظم معاجز خارق العادة سید الشهدا است لهذا
مروی در دو کتاب الدلائل میباشد **و ایضا** در آیه وما بکت علیهم السماء

همدانی وغیره روایت از مسلم کرده‌اند که آسمان بر احدی نگریست مگر بر شهادت
یحیی بن زکریا و بر شهادت سید الشهداء گریست و در روایات دیگر چنین است تا هفت و چهل روز
است و هم دیگر بسیار باریدن خون از آسمان شبها بود که کوزه‌های اهل کوفه صبح پر از خون میشدند
و اللباسها بیرون خانه همه بخون سرخ رنگ میدیدند و اینواقعه و حالت را همه اهل
مغازی و مقاتل حسینی منهم ابن سیرین و شعبی و زهری و ابن جوزی و غیرهم ضبط
کرده‌اند اشکال عائد نمیشود **تبصره** بدانکه قرب ظهور امام مطهر و معصوم مهدی
آخر الزمان موسوم محمد بن الحسن العسکری بن امام علی النقی بن امام محمد تقی بن
امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام که امام ثانی عشر از ائمه اهل بیت نبوة و عصمة
منصوص باحادیث حضرت رسول و آبا طاهرین او میباشد در کتب خاصه و عامه احادیث
متواتره وارد و ثبت است که قریب ظهور آنحضرت چند علامت بظهور میآیند منها
کسوف شمس در اول ماه رمضان و قمر در آخر آن منکسف میشوند رواه الکلینی عن
بدر بن الخلیل و ابن شاذان و الشیخ المفید فی الارشاد و ابن شهر آشوب عن
ثعلبة بن الازدی و صدوق عن الامام ابی جعفر علیه السلام فی علامات المهدی
قال علیه السلام ایتان تکونان قبل قیام القائم کسوف الشمس فی النصف
الاول من شهر رمضان و القمر فی آخره و ایضا رواه المجلسی فی بحار سماء العالم
و مجلد الرجعة و ابن الطاوس و الجزائری فی الانوار احادیث کثیره باسانید مستفیضه
و منهم امام الحافظ ابونعیم و البیهقی درد و کتاب دلائل النبوة و غیرها **سؤال**
هرگاه این مروی ثابت باشد پس در همین سالها خسوف و کسوف قمرین در
یکماه رمضان بوقوع آمده و بعضی متنبی این جمع کسوفین را علامت ظهور خود میگیرد
و میگوید که آن عیسی مسعود و مهدی موعود منم پس ادعاء او صحیح باشد **جواب**
ادعاء چنین کاذبین باطل و دروغ محض است بوجوه عدیده مختصر آن مهدی آخر

اجتماع کسوفین در رمضان

الزمان را سلسلهٔ نسب حسبی از بطن فاطمه متصل بخاتم الانبیا و از علی مرتضی پیدا و هویدا

میباشد ب آنحضرت خاص از اولاد امام یازدهم حسن العسکری اہل البیت متولد

و خلق در سنه ۲۵۵ ہجری شده ج و از مطهرین معصومین بنص قرآن و حدیث ثقلین

میباشد د نزد او کل علم قرآن و سنت و علوم معقول تنزیلاً و تفسیراً و تاویلاً مجملاً

و ترتیلاً و ناسخاً و منسوخاً مفصل میباشد ه و بعض ظهور سلاطین قهار و مذاہب

و ادیان باطله را دفعةً برہم و نابود میسازد بر ملت واحدهٔ اسلام کل خلق را اقرار جمع

میکنند و نزدیک ظهور او کسوفین در یکماه رمضان میشود ز در ہمان ایام دفعةً

دجال بطال از نواحی اصفهان ظاہر گردیده دفعةً بصبح آن ندا از قرص شمس [illegible]

هذا هو الدجال البطال الموعود ح در ہمان روز عیسیٰ از بیت المقدس از

آسمان نازل میشود و نداء سماوی میشود هذا عیسی بن مریم الموعود ط

در ہمان روز جمعه محمد بن الحسن المهدی امام ثانی عشر اہل بیت ناگاه در مکه میان

رکن اسود و مقام نزد طلوع آفتاب در محضر خلق نمودار و ظاہر شده ندای سماوی

میشود هذا هو المهدی الموعود ظهوره فی آخر الزمان فاتبعوه [illegible]

را کل خلق روی زمین میشنوند ی عیسی باقتداء مهدی نماز ظهر [illegible]

پس بامر مهدی عیسی قتل دجال بطال در وادی بیداء میکنند [illegible]

با آنحضرت از ملک سبعه میکنند او جبرئیل و میکائیل و از بنی آدم اول عیسی [illegible]

میکنند و علامات بدینه آنحضرت هم متعدد اند منها [illegible] در آفتاب سایه ندارد

و صاحب المعاجز القاهره میباشند **تنبیه** پس ہر عاقل را لازم و واجب است که در یافت

نماید که اینمدعی از نسل و عترت رسول ذو الجلال بلا فصل یا از نسل دجال بطال است و

آیا این علامات ہمه بوقوع آمده یا نه **قاعده کلیه** عقلیه و نقلیه اینکه بفقد شرط

مشروط ہم مفقود و باطل میباشد حاجة تکثیر ادله نمی باشد **سوال** چه میفرماید

جواب سوال استعمال تنباکو و نسوار

بنو هان الدین والسلیمین در باب استعمال تاستوار و قلیان کشیدن چه اکثر مومان سرحدی حنفی پنجاب حرام و بعضی مکروه شدید میدانند و خلاف این از اعلام امامیه هند دیده شد که قلیان را در مساجد میکشند بینوا توجروا جواب بدانکه چنین سوال را عینا طبیب کابلی یونانی حنفی مع رئیسی فارسی دان هنود در سفر پشاور در ریل بما شفاها کرد و تفسیر لوامع ما را قبل دیده و نام احقر از رفقای احقر دریافته بکمال ادب و تهذیب و تعظیم با احقر رفتار کردند در جوابش گفتم که با جوبه عقلیه یا نقلیه بگویم طبیب گفت این مسئله نقلی ست نقل میخواهیم احقر گفتم که قرآن و پیغمبر یاد عین حکمة و عقل و حکیم بموجب آیه ویعلمکم الکتاب والحکمة میباشد و سواری کابل گاو میش را چون اسپ عرب برق میرانند و سوار ناقابل اسپ عربی را بدتر از گاو میش میسازد بدانکه استعمال هر دو چیز عقلا و شرعا جائز و مباح و مستحب و واجب باشد لقوله تعالیٰ هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا حاصل آنکه خدا در مدح خود و باحسان بخلق میفرماید که آنخدائم که آفریدم مرشما بنی آدم را جمیع آنچه در کل زمین ست و بحسب اهل موضوع و اهل معانی و بیان و اهل اصول لام لکم لام اباحة و لام انتفاع و لفظ ما لفظ کافه میباشد پس بنا بر این جمیع آنچه در زمین خالق آفریده برائے انتفاع ما عموما آفریده پس اباحة کلی یا ثابت شد اما عقلا ازین عمومیت کلیه از سمیات و آنچه موذی و مهلک یا بالفعل یا بالقوة باشد حرام و ممنوع گردید اما نقلا و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة طبیب تصدیق کرد و اما بعد این عمومیت آنچه را استثنا کرد چون اینجا نبشما دادم مع جمیع آنچه در زمینست مگر فلان فلان شی از التصرف لکن پس باین استثنا من بعد برآمد آنچه را ازین عموم عینا برآورد چون حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله الخ و ولا تقربوا الزنا و خمر و میسر و ازلام و قمار و غیرها و بزبان صاحب و ما ینطق عن الهوی

نیز استثنا کرد امور دیگر را پس از استثناء آنچه باقی ماند همه او یرا باحة و حلیة
اصلیه خود باقی ماند و اصل در این اشیاء عقلاً و شرعاً اباحة و استصحاب باقی
تا ثبوت ممانعت قطعی مثل اصلی میباشد **تنبیه** هرگاه این حالة بثبوت ثابت شد
پس بدانکه استعمال تنباکو و ناسوار کشیدن عقلاً جائز و نیز بشریعة ابتداءً
جائز و مباح و مستحب و واجب باشد اما استحباب بجهة آنکه قلیان و ناسوار
دماغ و فکر را بحال میآرد و رطوبات دماغیه و زکام و آب بینی و دندانها را اخراج
بند و کرم دندانرا خاموش می سازد بلکه میراند و بنیاد دندانرا محکم میسازد
اما واجب بجهة آنکه بعد تحلیل و هضم اغذیه آنچه از اخلاط بلغم و صفرا و سودا
زاید در معده و غیره فاضل باقی میماند آن اخلاط اگر بتحلیل نرسد موجب ایذا بدن
و مرض میشود یا نه **طبیب** گفت آری **حضر** گفتم که دفع موذی اگرچه مظنونی
باشد عقلاً و شرعاً واجب است پس باین سبب استعمال تنباکو بخوردن
و کشیدن واجب باشد **طبیب** مع رئیس هنود بکمال فرحان و شادان

آمنّا و صدّقنا و ما سمعنا هذا من احل الامثال گفتند و قلیان ها
نمود که بلحاظ مخفی نهاده بودند کشیده تیار کردند و آدم حقیر هم قلیان خود را
تیار کرده بماداد و اما **جواب** قلیان کشیدن در مسجد و هر جای محترم حاصل است
بشرطیکه آب قلیان و خود نی و قلیان ظاهرش طاهر و پاک باشد و از وی چیزی
نچکد **تمثیل** آیا نمی بینی آدمیکه باطنش پر از نجاست باشد و از عقب تنش ظهور
قطره بول و براز و باد متعفن ذی صوت و بیصوت ممکن الحصول والوقوع
میباشد خصوصاً اکثر صد و رباد میشود و از دهان و بینی خلط بر میآید و
از کافر نجس العین شیر و ماست و روغن گرفته میخورد و بدن خود میمالد و هرگاه
باین حالت در مسجد دخول و قیام و قعود و چنین اشخاص مسلم متنجس مسلم باشد

بیس قلبا بیکہ ظاہر باطنش درود آن بحر بر نمی باشد از دخول مسجد حرام ممنوع باشد

تم اللہ تعالی اعلم فالحمد للہ خالق شموس الدین والدنیا ۔ والصلوٰۃ

والسلام علی بدور الدجی ۔ انوار الضحی ۔ نبینا محمد وعترتہ الطاہرۃ

خیار الوری ۔ وھذہ ادرجت اختصارا ارتجالا لاہل التقوی ۔

فی خامس شہر ربیع الثانی سنہ ۱۳۱۲ من الہجرۃ المقدسۃ سلام

اللہ علی مہاجرہا ومشرفہا فی بلدۃ للاہور

حرسہ من الشرور

تمت